

تحلیل رویکرد ابن عربی درباره جایگاه

حقیقی و حقوقی امام علی علیه السلام *

سید محمد مظفری **

چکیده

محل الدین ابن عربی، مقام ویژه‌ای برای امیرالمؤمنین علیه السلام قائل است؛ او منزلت امام را فراتر از همه آحاد امت اسلامی و حتی فراتر از انبیای دیگر دانسته و ایشان را با القابی مانند سید عالمیان، پیشوای عالم، سر انبیاء، نور عالم، نزدیک‌ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله و قسیم بهشت و جهنم خوانده است. او براین باور است که امام علی علیه السلام همراه و ملازم با حق بوده و فهم ویژه قرآن به ایشان عطا شده است و بر سایر خلفا برتری دارد. در این مقاله با روش توصیفی، تحلیلی و میان رشته‌ای، همه مقامات یاد شده و ویژگی‌های ممتاز و جایگاه حقیقی و حقوقی امام علی علیه السلام در اندیشه ابن عربی مورد واکاوی قرار گرفته است. حاصل پژوهش اینکه مقام شامخی که شیخ برای امام علی علیه السلام قائل است جز برای حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله برای هیچ احدی چنین عظمت و منزلتی قائل نیست. او در واقع امامت باطنی و جایگاه حقیقی امام را که بسا رفیع‌تر از امامت ظاهری است، آشکارا پذیرفته است و در پاره‌ای از آثار خود از امامت ظاهری آن جناب نیز سخن گفته و آن را در مواردی به صورت غیر مسقیم و با کنایه بیان کرده است.

کلید واژه‌ها: امام علی (ع)، منزلت امام علی، سرالانبیاء، باب علم نبوی، امام العالم،

امامت باطنی، ابن عربی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۴/۳۱- تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱۱/۱۱- نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

** استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی جامعه المصطفی العالمية نمایندگی خراسان. مشهد. ایران/

مقدمه

بیشتر دانشمندان اهل سنت برای امام علی علیه السلام مقامات شامخی قائل اند و سخنان رفیع و نغزی درباره آن بزرگوار گفته اند. از جمله دانشورانی که به این مسئله پرداخته است، محی الدین ابن عربی حاتمی طائی (م ۶۳۸) عارف پرآوازه جهان اسلام است. در مقاله حاضر، منزلت امام علی علیه السلام، امامت باطنی و امامت ظاهری و جایگاه حقیقی و حقوقی ایشان بررسی شده و ملازمه میان جایگاه حقیقی و حقوقی از نگاه ابن عربی، مورد تحلیلی و مذاقه قرار گرفته و به پرسش های ذیل پاسخ داده است:

- شیخ چه مقام و منزلت و جایگاه حقیقی برای امام علی علیه السلام قائل است؟

- آیا وی برای امام علم ویژه، عصمت و صفات خاصی قائل است؟

- بر فرض اینکه ابن عربی چنین منزلت و صفاتی را برای آن حضرت پذیرفته باشد،

آیا برای غیر آن جناب نیز چنین صفاتی را قائل است؟

- اگر او امام علیه السلام را فی المثل فراتر از همه اصحاب پیامبر، بلکه فراتر از انبیای پیشین، پیشوای عالم، سر انبیاء، نخستین ظاهر در وجود پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، نزدیک ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله، همراه و ملازم با حق، قسیم بهشت و جهنم و صاحب فهم ویژه ای از قرآن کریم می داند، به لوازم سخنان خود نیز ملتزم است؟

- اگر ملتزم است، این لوازم را با صراحت یا با کنایه بیان کرده است؟ اگر با

صراحت بیان نکرده است سر آن چیست؟

درباره این مسئله به صورت غیر مستقیم و در ضمن تبیین نظریه محی الدین درباره اهل بیت علیهم السلام تا کنون دو دسته از تحقیقات انجام شده است؛ دسته نخست، با رویکرد منصفانه به بررسی رویکرد ابن عربی در مورد تمام اهل بیت علیهم السلام و امام علی علیه السلام پرداخته است. آثار ذیل در این شمارند:

۱. کتاب «جدال با مدعی»، تألیف حسین غفاری؛

۲. مقاله «ولایت اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه ابن عربی»، نوشته خلیل بهرامی

قصر جمی و عبدالرحیم عناقه (۱۳۸۹)؛

۳. مقاله «اهل بیت از منظر ابن عربی»، نوشته محمد بدیعی (۱۳۸۸):

۴. مقاله «بازخوانی عبارت «اقرّب الناس الیه علی بن ابی طالب» در باب

ششم فتوحات»، اثر سید حسین سیدموسوی؛

۵. مقاله «عصمت اهل بیت از نگاه ابن عربی»، اثر مشترک نویسنده و حسین

غفاری (۱۳۹۶).

دسته دیگر از کتاب‌ها و مطالب هم وجود دارد که با دید منفی به محی‌الدین و اندیشه‌های او نگریسته و برخی مقاماتی را که محی‌الدین برای اهل بیت و امام علی علیه السلام بیان کرده است، انکار کرده و با گردآوری گزینشی عبارات ایشان در مورد اهل بیت، نسبت‌های غیر منصفانه و غیر محققانه‌ای به او داده است و با اینکه شیخ، اهل بیت علیهم السلام را عین طهارت می‌داند به ابن عربی نسبت داده است که او عصمت اهل بیت علیهم السلام را مانع از گناه نمی‌داند. (عاملی، ۱۴۰۲: ۶۲؛ الهامی، ۱۳۷۹)

امتیاز این تحقیق با تحقیقات پیشین در این است که در پژوهش‌های پیشین اولاً به همه مقامات امام علیه السلام از نگاه محی‌الدین پرداخته و تحلیل نشده است، دوم اینکه در آن تحقیقات هر چند به برخی از مقامات امام علی علیه السلام و جایگاه حقیقی ایشان اشاره شده است، لیکن لوازم و جایگاه حقیقی امام علیه السلام و ملازمه میان امامت باطنی و امامت ظاهری ایشان مورد تحقیق قرار نگرفته و تنها پاره‌ای از صفات امام از نظر شیخ بیان شده است.

علی علیه السلام نزدیک‌ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوای عالم و سرّ انبیا

ابن عربی، در باب ششم «فتوحات مکیّه» مقامات رفیعی را برای امیرمؤمنان علی علیه السلام قائل شده است:

فلم یکن أقرب الیه قبولاً فی ذلک الهباء إلا حقیقة محمد صلی الله علیه و سلم المسمّاة بالعقل فکان سید العالم بأسره و أول ظاهر فی الوجود فکان وجوده من ذلک النور الإلهی و من الهباء و من الحقیقة الكلية و فی الهباء وجد عینه و عین العالم من تجلیه و أقرب الناس الیه علی بن ابی طالب و امام العالم و سرّ الانبیاء. (ابن عربی، ۱۳۹۲ق/ ۱۹۷۲م: ۲/ ۲۲۷)

در آن هباء، هیچ چیز به پذیرش حق، نزدیک‌تر از حقیقت محمدی که عقل نام دارد، نبود. وی سرور همه جهان و نخستین پدیدار در هستی بود. وجود او از آن نور الهی و از هباء و از حقیقت کلیه بود. عین محمد ﷺ و عین جهان، از تجلی حق در هباء به وجود آمدند، و نزدیک‌ترین مردمان به او، علی بن ابی‌طالب ﷺ است که امام عالم و سر جمله انبیا است.

«هباء»، در لغت به معنای مطلق غبار یا غباری که به دود ماند و ریزگردهایی است که در هوا منتشر می‌شود و از روزن در آفتاب ظاهر می‌شود. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۶/۳۱؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۲۰/۳۲۳)

هباء در اصطلاح عرفان عبارت است از ماده‌ای که مصور به صور اجسام عالم است و همه از او پیدا می‌گردند و او را عنقاء گفته‌اند و حکما آن را هیولی خوانند. (جرجانی، ۱۳۷۰: ۱۱۲؛ کاشی، بی‌تا: ۹۷)

شیخ آغاز خلق را هباء دانسته و اولین موجود در هباء را حقیقت محمدیه می‌داند. هباء در نظر وی محل تجلی اول حق تعالی است که آن تجلی باعث ظهور عالم گشته است. وی پیشینه کاربرد اصطلاح هباء را به علی بن ابی‌طالب ﷺ باز می‌گرداند و ضمن توضیح آغاز آفرینش جهان می‌گوید:

خدا نخست قلم و لوح را آفرید و آن دو را عقل و روح نامید و پس از آن جوهری را آفرید. علی بن ابی‌طالب ﷺ چون دید که این جوهر در همه صورت‌های طبیعت پراکنده است و هیچ صورتی از آن خالی نیست؛ چون صورتی نیست، جز در این جوهر، آن را هباء نامید. (ابن عربی، ۱۲۹۳ق: ۱/۱۲۱-۱۲۲)

پس از امام علی ﷺ مفهوم اصطلاحی هباء و نقش آن در جهان‌شناسی، در منابع اسلامی توسط جابر بن حیان، شاگرد امام صادق ﷺ مطرح شد. (جابر بن حیان، ۱۳۵۴ق: ۱/۴۲۹)

ابن عربی درباره چگونگی پیدایش عالم و سلسله مراتب آن، در موارد متعددی سخن گفته و در بیشتر مواردی که مسئله آفرینش را مطرح کرده از اصطلاح «هباء»

نام برده است. (ابن عربی، ۱۴۳۷ق/۲۰۱۶م: ۴/۶۵۹؛ همو: ۱۳۹۲ق/۱۹۷۲م: ۲/۲۲۷)

عارفان از صادر نخستین به اعتبارات مختلف و با نام‌های گوناگون نام برده‌اند؛ «حقیقت محمدیه»، «ام الکتاب»، «عقل اول»، «لوح محفوظ»، «هباء» و «حقیقت محمدیه». حقیقت محمدیه را به این دلیل حقیقت محمدیه می‌گویند که مشتمل بر همه محامدی است که به وسیله آن‌ها خدا ستایش می‌شود. به اعتبار اینکه ذرّاک اشیاء است به آن عقل می‌گویند و به اعتبار اینکه منقوش به نقش خاتم خالق خود می‌باشد «لوح محفوظ» است و از آن رو که غایت ممکنات است «روح محمدی» و «نور محمدی» است و از این جهت که نقاش علوم بر الواح ارواح فلکیه و عنصریه و واسطه تسطیر و ترقیم کلمات آیات آفاق و انفس است بر آن «قلم» اطلاق می‌شود و به این دلیل که ماده موجودات ممکنه است، به آن «هباء» اطلاق می‌کنند. از این روی که واسطه فیض وجودات از جانب فیاض علی الاطلاق است، به آن «مفیض» می‌گویند. با توجه به تشبیه آن با هیولای اولی عالم طبیعت که به صور گوناگون متصوّر است، آن را «هیولا» می‌خوانند و چون مظهر تام حق است، آن را «انسان کامل» می‌گویند. (آملی، ۱۳۸۱: ۹۴/۱)

سیمایی که ابن عربی و شارحان اندیشه‌های عرفانی او از «هباء» به تصویر کشیده و در هر فصل و فصّی به ستایش منزلت و مقام او پرداخته‌اند، در واقع همان حقیقت محمدیه و انسان کامل است، که اعلا مراتب و مصداق علی الاطلاق آن اکمل انبیاء، یعنی محمد ﷺ است که در کمال بر جهان سروری دارد. اما البته نه شخص محمد نبی مبعوث، بلکه حقیقت محمدیه یا روح محمدی که مظهر کامل ذات الهی و اسماء و صفات اوست و اولین تعین از تعینات ذات احدیت و شامل جمیع تعینات است و بالاتر از او جز ذات احدیت مطلقه تعینی نیست.

محمی الدین پس از تبیین مقام حضرت ختمی مرتبت، به بیان مقام شامخ امام علی ﷺ پرداخته و سه ویژگی را برای آن حضرت بیان کرده است؛ نخست اینکه علی ﷺ نزدیک‌ترین مردم به پیامبر ﷺ است؛ «و أقرب الناس إلیه علی بن أبی

طالب». دوم اینکه پیشوای عالم است. سوم اینکه سرّ انبیا است. (ابن عربی: ۱۳۹۲ق/ ۱۹۷۲م: ۲/ ۲۲۷-۲۲۶)

سید حیدر آملی می‌گوید: «این سخن دلالت دارد که پیامبر ﷺ در صورت و معنی و در ظاهر و باطن اقدم و اشرف مخلوقات است و پس از او در فضل و بزرگی علی ﷺ است. (آملی: ۱۳۵۲: ۵۱) و این عبارت شاهی بر هم‌سنخ بودن حضرت علی ﷺ با پیامبر ﷺ است که آن دو بزرگوار در سرشت هم‌سنخ بوده و هر دو آمادگی کامل برای پذیرش فیض‌های الهی داشتند. (قونوی، ۲۰۰۸م: ۵۹)

از منظر شیخ، حضرت امیر ﷺ، بعد از حضرت ختمی مقام، افضل کائنات و اول قابل تجلی وجودی و سرّ الانبیاء و نزدیک‌ترین مردم به آن جناب معرفی شده است، که کاشف از اتحاد ولایت پیامبر ﷺ و علی ﷺ و اتحاد روحی آن دو بزرگوار است، که به حسب اصل کلی ولایت در جمیع نشأت متحدند و به اعتبار وجود فرقی مختلف می‌باشند و در مقام رجوع از خلق به حق عین یکدیگرند. (آشتیانی، ۱۳۷۰: ۷۳۳-۷۳۲)

أقرب اسم تفضیل است به همین دلیل بالاترین مرتبه قرب را می‌رساند. بنابراین از نگاه شیخ، فقط، علی ﷺ را در همه ساحات فضیلت، نزدیکترین مردم به حضرت ختمی مرتبت ﷺ می‌داند، زیرا پس از ذکر مقامات نبی مکرم ﷺ بلافاصله می‌گوید:

و نزدیک‌ترین مردم به آن جناب علی بن ابی طالب است؛ یعنی همان گونه که پیامبر ﷺ در سرشت و طینت آمادگی کامل برای پذیرش فیض‌های الهی را داشت و فیض وجود حق، در قوس نزول وجود، از مشکات خاتم اولیاء به ارواح و نفوس انبیاء و اولیا می‌رسد، امیرمؤمنان علی ﷺ در این ساحت، نزدیک‌ترین مردم به پیامبر است. همان گونه که حضرت ختمی مرتبت نور الهی است، علی ﷺ در نور بودن نیز نزدیک‌ترین مردم به آن جناب است. در قوس صعود نیز همان طوری که پیامبر خاتم، هادی جمیع خلائق است، علی ﷺ از این جهت نیز نزدیک‌ترین مردم به پیامبر است.

اقرب بودن امیرمؤمنان علی علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جهات نسبی و کمالات نفسانی، مورد تأیید آیات قران کریم و اخبار نبوی و برخی از مشاهیر علمای فریقین است. در آیه ۳۴ سوره آل عمران که پیامبر، نمایندگان مسیحیانِ نجران را به مباحله فراخواند، خداوند متعال با صراحت علی علیه السلام را جان پیامبر خوانده است و به یقین هیچ کسی از خودش به او نزدیک تر نیست. بنابراین هیچ کسی از امیرمؤمنان علی علیه السلام به حضرت ختمی مرتبت نزدیک تر نیست.

حضرت رضا علیه السلام در روایتی که همین آیه را تبیین فرموده، علی علیه السلام را نفس پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده است. (الطائی، ۱۴۳۹: ۲/۶۰۰؛ مجلسی ۱۴۰۳: ۱۰/۳۵۰؛ همان: ۳۵/۲۷۵)

در روایات نیز علی علیه السلام نزدیک ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شده است و نیز آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من و علی از نوری واحد آفریده شده ایم». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۸/۱۵)

لازمه این سخن که شیخ به طور مطلق امام علی علیه السلام را در تمام ساحت های علمی و معنوی و در قوص صعود و نزول نزدیک ترین فرد به نبی مکرم صلی الله علیه و آله دانست، این است که ایشان همان گونه که امامت باطنی و ولایت امام علیه السلام را پذیرفته، امامت ظاهری آن جناب را نیز علی القاعده باید پذیرفته باشد.

فردی به نام عبدالقادر السندی از مشاهده این کلام ابن عربی که محمود الغراب آن را از کتاب فتوحات مکیه گزارش کرده است، بر آشفته و گفته است:

این سخن ابن عربی در حق علی بن ابی طالب رضی الله عنه که گفته است او اسرار الانبیاء اجمعین است، سخن باطل و بسیار زشت و کلام منگری است؛ چگونه ممکن است علی بن ابی طالب اسرار الانبیاء اجمعین باشد؟

السندی همچنین به صورت اعتراض می گوید: «ابن عربی می خواسته است بگوید علی ابی طالب در خلافت بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله اولویت دارد». (الغراب: ۱۴۲۷: ۹) به یقین سر آشفتگی السندی جز توجه به همان ملازمه میان امامت باطنی و ظاهری و نادرستی تفکیک آن دو چیز دیگری نیست.

سرّ الانبیاء بودن علی علیه السلام

مقام دوم امیرمؤمنان علیه السلام، سرّ الانبیاء بودن آن جناب است؛ «و أسرار الأنبياء أجمعين». (ابن عربی: ۱۲۹۳ق) در نسخه دیگر فتوحات مکیه پس از نام مبارک امام علیه السلام چنین آمده است: «و امام العالم و سرّ الانبیاء». (همو، ۱۳۹۲ق / ۱۹۷۲م: ۲ / ۲۲۶-۲۲۷)

به نظر میرسد تفاوت دو عبارت، تغییر خاص را در نتیجه ایجاد نمی‌کند. شیخ در این عبارت علی علیه السلام را به عنوان دومین مخلوق الهی قلمداد می‌کند که نزدیک‌ترین فرد به پیامبر صلی الله علیه و آله است. چه او را امام عالم و سرّ تمامی انبیاء بدانیم یا اسرار تمامی پیامبران، در اصل استفاده و دلالت عبارت ابن عربی خللی وارد نمی‌کند، حداکثر ویژگی که لفظ امام العالم دارد، تأکید بر قرابت و شایستگی‌های ذاتی امام علی علیه السلام دارد.

در نظام عرفانی محی‌الدین، حقیقت نوری امام علی علیه السلام روح کلیه عالم وجود و جوهر کلیه‌ای است که در سراسر صور طبیعی عالم گسترش یافته و اصل عالم و حقیقت اولیه و کلیه تمامی عالم ملک و ملوک و باطن همه انبیا الهی است. حقیقت کلیه و نوریه امیرالمؤمنین علیه السلام، حقیقت باطنی است که همه انبیا بر آن حقیقت متحقق‌اند و به همین دلیل سرّ الانبیاست.

مقام سرّ الانبیا بودن امام علی علیه السلام هم از حیث نظام عرفانی و هم از بُعد روایی امر مدلل و مورد تأیید دیگر عرفا و شارحان اندیشه‌های عرفانی شیخ است.

پیامبر به علی علیه السلام فرمود: «كنت مع الانبياء سرّاً و معی جهراً»؛ تو در خفا و پنهان با پیامبران گذشته بودی و با من در ظاهر و آشکار هستی. این روایت اگرچه از نظر سند مرسل است، ولی از حیث محتوی و مضمون با دیگر روایاتی که در شأن امام علی علیه السلام آمده است مطابق بوده و در کتاب‌های عرفانی مکرر ذکر شده است. (آملی: ۱۳۵۲: ۱۶۹)

عطار نیشابوری پس از نقل این حدیث، مضمون آن را با ابیات ذیل توضیح داده است:

چون ولایت کرد در عالم ظهور دید او را موسی اندر کوه طور
 بوده مخفی با تمام انبیاء گشته ظاهر با من آن شیر خدا
 غیر حیدر نیست با من در وجود زان که کرده او به حق دایم سجود(عطار
 نیشابوری، بی تا: ۱۶۲)

در حدیث دیگر از رسول گرامی آمده است که من و علی از نور واحدی آفریده
 شده‌ایم. (ابن بابویه: ۱۳۶۱: ۵۶)

بر اساس تفکر عرفانی، از نظر تکثر، انبیا و اولیا متعددند ولی از نظر حقیقت
 اصلی، همگی یک حقیقت بیش نیستند که همان حقیقت محمدی است. بنابراین،
 وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت و امیر مؤمنان علی علیه السلام اگرچه در نشئه عنصری
 دو وجودند، اما از نظر حقیقت و باطن، نوری واحدند.

لبّ سخن شیخ این است که امیر مؤمنان، سرّ و باطن انبیاء است و انبیاء ظهور
 وجود او هستند و حقیقت کلیه ولایت او متجلی در مظاهر خلاق است. (آشتیانی،
 ۱۳۷۰: ۷۲۳)

اینکه در منابع فریقین در روایات منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که حضرت
 امیر با انبیاء به حسب سرّ وجود معیت دارد و با من در مقام جهر و آشکارا، به این
 معنای رفیع دلالت دارد؛ و شیخ از مقام ولایت علی علیه السلام تعبیر به سرّ الانبیاء اجمعین
 نموده است. (همان: ۷۳۳-۷۳۲)

امام العالم بودن امام علی علیه السلام

«امام العالم» تعبیر رفیع و وسیعی است در وزن «رحمة للعالمین»؛ گمان می رود
 که شیخ با عنایت به همین تناسب این تعبیر را به کار برده است. یعنی همان گونه که
 رسول گرامی برای همه عالمیان رحمت است، امیر مؤمنان پیشوای همه عالم است.
 گستره پیشوایی امام علی علیه السلام بسان گستره رحمة للعالمین بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله است،
 که همه ساحت‌های پیشوایی را در بر می گیرد. شیخ در مورد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه نیز
 چنین تعبیری به کار برده است و آن حضرت را «رحمة للعالمین» خوانده است.

فالمهدی رحمة كما كان رسول الله ﷺ رحمة؛ مهدی ﷺ رحمت است بسان رحمت بودن رسول خدا ﷺ. خدای عزوجل فرمود: «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم». ومهدی پا جای پای او می نهد و خطا نمی کند، پس ناگذیر همانند او رحمت برای جهانیان باشد. (ابن عربی، بی تا: ۳۳۷)

علی ﷺ جامع علوم الهی و از اصحاب علم باطن

ابن عربی معتقد است امام علی ﷺ باب علم نبوی و صاحب علوم ویژه الهی است و صاحب فهم خاصی از قرآن کریم است. او در موارد متعددی این مطالب را با صراحت بیان کرده است:

۱. علوم انباشته از جانب خداوند در رسول و نبی و «قسیم»، قرار داده شده است: «إن لله علوماً جمه فی رسول و نبی و قسیم» (ابن عربی، ۱۹۹۵م: ۱/ ۱۹۹)

قسیم از القاب امام علی ﷺ است که پیامبر ﷺ او را به این لقب ملقب ساخت و او را قسیم بهشت و دوزخ خواند. علوم جم و دانش های انباشته از تعبیراتی است که امام علی ﷺ در خطبه هایش نخستین بار در مورد علم خود، به کار برده است و شیخ و دیگران، آن را از آن جناب نقل کرده است:

و آنان صاحبان همان علمی هستند که درباره آن علی بن ابی طالب رضی الله آن گاه که به سینه خود می زد و آه می کشید و می گفت: «همانا در این سینه علوم انبوهی است که اگر برای ادراک و حمل آن ها پذیرندگانی می یافتم آن ها را اظهار می کردم»، پس همانا علی بن ابی طالب از جمله «افراد» بود. افراد یعنی انسان هایی که کامل اند و تحت نظر قطبی نیستند؛ و چنین سخنی در زمان او از غیر او شنیده نشده است. (همو، ۱۳۹۲ق/ ۱۹۷۲م: ۳/ ۲۴۸)

۲. امام علی ﷺ به مرتبه ای از علم رسیده است که اگر پرده های حجاب هم برداشته شود چیزی بر یقین او افزوده نخواهد شد؛ علمی که به مثابه عین است و علی رضی الله عنه درباره آن چنین فرمود: «... الذی قال فیه علی رضی الله عنه، لو كشف الغطاء ما ازددت یقیناً». (همو، بی تا: ۳/ ۱۳۱)

۳. علی علیه السلام باب علم نبوی و صاحب و پیشوای اسرار است، که علم اولین و آخرین را باید از او به ارث برد و هر کس چنین دانشی می‌خواهد، باید از آن وارد شود و به سوی او بشتابد؛ «هذا علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه، باب مدینه العلم النبوی و صاحب الاسرار و امامها». (همو، ۱۴۳۷: ۱/ ۱۲۸)

۴. امام علی علیه السلام علم حروف را از آقای ما رسول الله صلی الله علیه و آله ارث برد و من در میان همه کسانی که با آنان اجتماع داشتم، دانشمندتر از او ندیدم. امام علی علیه السلام داناترین مردم در علم حروف و اسرار آنها بود؛ همو بود که فرمود بپرسید از من پیش از اینکه مرا از دست دهید چون در من دانشی است مانند دریاهاى خروشان. او به خصوصیات این علم آگاهی داشت و [طریق علی علیه السلام] طریقه کبرا، روشن ترین، بالاترین و ارزشمندترین راه‌هاست، که جز امام علوم و باب مدینه معصوم و بالاترین مقام نزد او بدان رهنمون نکرده است. (همان: ۷۴ و ۱۲۷-۱۲۶)

در شعری که از محی الدین نقل شد، سه ویژگی برای امام علی علیه السلام بیان شده است؛ قسیم الجنة و النار، علم انبوه، در زمره افراد بودن و اصحاب علم باطن که همه این مقامات در خور تحلیل و بررسی است.

گسترده‌گی و خطاناپذیری علم امام علی علیه السلام

علم امیرمؤمنان علی علیه السلام هم از جهت گستردگی و هم از حیث خطاناپذیری، مورد اعتراف گروه دانشمندان مسلمان و تأیید روایات متواتر موجود در منابع فریقین است. با یک نگاه اجمالی به آراء دانشمندان اسلامی و روایات فریقین، روشن می‌شود که امام علی علیه السلام جامع علوم الهی و صاحب علم ویژه است و بر تمام معارف الهی احاطه دارد و گوهر شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله نزد اوست.

گمان می‌رود شیخ هر دو بُعد گستردگی و خطاناپذیری بودن علمی امام علی علیه السلام را پذیرفته است. در مورد گستردگی علم آن جناب، عبارت شیخ تصریح دارد؛ او سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد علم امام علی علیه السلام چنین گزارش می‌کند: «آری این علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه است باب علم نبوی و صاحب و امام اسرار». (ابن عربی،

(۱۴۳۷/۱۶: ۲۰۱۶/۱: ۱۲۸)

در جای دیگر از زبان کسی نقل می‌کند پیری را دیدم که به من گفت: قصد کجا داری؟ گفتم آهنگ مدینه رسول ﷺ، گفت چه می‌خواهی که آثار آن کهنه شده و نورش خاموش گشته؟ گفتم: منظورم خاک نیست، به ماه تابناک و عنصر پاک آن نظر دارم، آیا سخن رسول خدا را درباره او نشنیده‌ای که فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها...» من شهر علم هستم و علی باب آن است، هر که قصد مدینه دارد باید آهنگ درب آن کند. در جای دیگر این حدیث معروف پیامبر ﷺ را نقل می‌کند که فرمود: «اقضاکم علی»؛ آگاه‌ترین شما به امر قضاوت علی است. (همو، بی‌تا: ۱/ ۴۳۵، ۴۶۶ و ۵۲۱)

وی حدیث معروف «سلونی قبل ان تفقدونی» را که دلیل باهر بر گستردگی و احاطه علمی امام ﷺ بر جمیع حقایق و معارف دینی پیغمبر است، نقل کرده و بر آن صحه گذاشته است. (ابن عربی، بی‌تا: ۱/ ۷۴) چون علی ﷺ احاطه بر جمیع حقایق و معارف دینی وارد از پیغمبر داشت، فرمود: «سلونی...». بدون شک، این مرتبه از علم فقط برای او ثابت است و جز ایشان جرئت و شهادت چنین کاری ندارد که خود را در معرض چنین پرسشهایی قرار دهد.

از کلمات شیخ چنین فهم می‌شود که علم امام علی ﷺ علم خطاناپذیر و علم ویژه یعنی علم معصومانه است:

دانش امام علی با دانش پیامبر از سنخ واحد است، زیرا اگر علم او از سنخ علم نبی نباشد نمی‌تواند دیگران را به شهر علم نبی رهنمون شود. درحالی‌که در حدیث آمده است که کسانی که جوایب علم نبی است، تنها از این باب می‌تواند به علم نبی دست یابد. اگر علم امام هم‌سان علم دیگران و خطاپذیر باشد چرا پیامبر فقط او را باب علم خود معرفی نموده و چرا به جویندگان علم خود فرمان داده که فقط از این باب به سوی علم من بشتابید؟ امام علی از «افراد» است و کسی که افراد باشد به او عین فهم و بصیرت اعطا شده است. (ابن عربی، ۱۳۹۲ق/ ۱۹۷۲م: ۳/ ۲۴۸) و کسی که عین و فهم بصیرت است علم او معصوم و خطا ناپذیر است.

۱. «در المکنون و الجو المصون فی علم الحروف»؛ نسخه خطی آستان قدس، شماره نسخه ۳۳۴۶۲.

امیرمؤمنان از اهل بیت است و اهل بیت عین طهارت اند؛ «فهم المطهرون بل هم عین الطهارة» (همان: ۲۳۰) و کسی که عین طهارت است علم او علم خاص و معصومانه است.

شیخ خود تصریح دارد که «علی رضی الله، علم اولین و آخرین را از پیغمبر به ارث برد». (همو، بی تا: ۱۲۶)^۱

اگر علم نبی مکرم ﷺ با وراثت به امام علی ﷺ رسیده است، پس علم او بسان علم پیامبر ﷺ علم معصومانه است. چون هر دو از یک سنخ است.

به جز ابن عربی دیگر عارفان مسلمان نیز برای امیرمؤمنان علی ﷺ علم ویژه‌ای قائل اند و با ابن عربی در این مسئله هم عقیده‌اند که پیامبر ﷺ علی ﷺ را باب شهر علم خویش دانسته و او را به عنوان مفسر و مبین باطن آیات الهی برگزیده است. (مولوی، ۱۳۸۲: ۱/۱۶۶-۱۶۵؛ صبحی، بی تا: ۴۶۲)

اعطای فهم قرآن کریم به علی بن ابی طالب ﷺ

در نظام عرفانی محی الدین، «اهل الله» و «اولیا»، وارثان علم و هدایت و حکمت انبیا هستند و کتاب آسمانی بر انبیا و فهم آن بر قلب‌های اولیاء نازل شده است. بنابراین عالمان عامل و عارفان و اصل در شرح و تفسیر کتاب آسمانی سزاوارترند.

وی برای اثبات این مطلب، این سخن امیرمؤمنان ﷺ را نقل می‌کند که فرمود: وحی پس از رسول خدا قطع شده است و آنچه که در دست ما باقی است چیزی نیست جز فهم این قرآن که خداوند آن را به بنده‌ای روزی گرداند. اصحاب اهل کشف بر صحت این حدیث اتفاق دارند. (ابن عربی: ۱۲۹۳ق: ۱/۱۸۷)

شیخ در ادامه، این مطلب را افزوده است:

کجا است عالم رسوم که از سخن علی بن ابی طالب رضی الله عنه، آگاه باشد، آن‌گاه که از نفس خود خبر داد که اگر بخواهد درباره سوره فاتحه قرآن سخن

بگوید حجم مطالب آن به اندازه بار هفتاد شتر خواهد شد. آیا این جز شمه‌ای از فهم قرآن است که خداوند بدو اعطا کرده است. (همو: ۱۹۹۴م: ۲۷۱)

حاصل سخن شیخ را می‌توان در محورهای ذیل تحلیل کرد:

۱. یکی از مقامات امیرمؤمنان علیه السلام فهم گسترده و ویژه او از قرآن کریم است که خداوند این فهم ویژه را بدو عنایت فرموده است. شیخ با صراحت این مقام رفیع را برای آن حضرت اعتراف کرده است؛

۲. دلیل این مدعا حدیث بالاست که همه اهل کشف بر صحت آن متفق‌اند؛

۳. حدیث متضمن دو مطلب است؛ نخست اینکه تصریح دارد فهم علی علیه السلام از قرآن کریم، فهم گسترده است، چون امام فرمود اگر بخواهم فقط درباره سوره فاتحه قرآن سخن بگویم حجم مطالب آن به اندازه بار هفتاد شتر خواهد شد. بار هفتاد شتر کنایه از زیادی مطالب است که سیوطی نحوه زیادی مطالب را به تفصیل بیان کرده است.^۱ دوم اینکه این حدیث نشانگر فضل، جامعیت و مقام شامخ علمی امام علی علیه السلام است، چون تنها اوست که خود را در معرض سخت‌ترین و پیچیده‌ترین پرسش‌های علمی قرار می‌دهد و بدون هیچ قیدی به دیگران ابلاغ می‌کند که هر چه می‌خواهید از من پرسید تا پاسخ بگویم؛

۴. علم آن جناب علم ویژه یعنی علم معصومانه است. دلیل عصمت علم امام از نگاه شیخ این است که علم امام، علم الهی است که خداوند بدو بخشیده است؛ «هل هذا إلا من الفهم الذی أعطاه الله فی القرآن»، نه علم رسمی و حصولی. افزون بر این، شیخ امام علی علیه السلام را عین طهارت می‌داند و معتقد است که خداوند مطلق پلیدی‌ها را از اهل بیت زدوده است و ریشه پلیدی‌ها جهل است و هر کسی که عین طهارت باشد و جهل در او راه نداشته باشد در علمش معصوم است.

امام علی علیه السلام خود این حقیقت را بیان کرده است که برای او زبان گویا و قلبی بسیار درک‌کننده‌ای عطا فرموده و خداوند فهم قرآن را بدو بخشیده است و هیچ آیه‌ای نازل

نشده، مگر اینکه می‌داند در کجا و برای چه کسی و برای چه چیزی نازل شده است. (ابن‌سبعین: ۱۴۲۸: ۲۸؛ سیوطی، ۱۴۲۴: ۸۷۷)

معیت حق و علی علیه السلام

محمی‌الدین، در مجموعه روایاتی را که با عنوان «وصایا النبویه» از امام علی علیه السلام نقل کرده، در انتهای این فقره از روایت آورده است: «یاعلی احفظ وصیتی انک مع الحق والحق معک»؛ ای علی وصیتم را حفظ کن! که حقیقتاً تو با حقی و حق با شماس. (همو، ۱۴۲۴/۱۰۴: ۲۰۰۴ م: ۸/۲۵۵)

لازم بین این حدیث عصمت مطلقه امیرالمؤمنین علیه السلام است، چون معیت و انشکاک‌ناپذیری از حق بدون عصمت مطلق امکان‌پذیر نیست.

مقام زهد و عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام

شیخ در رساله «روح القدس» پس از اینکه زهد و قدس و پارسایی امیرمؤمنان علیه السلام را گزارش می‌کند، با عبارات زیبا و نغز، آن جناب را چنین مورد ستایش قرار داده است:

چه دریاهایی که در این جملات عالی و زیبا نهفته است که ساحلی برای آن نیست! ای نفس تو را به خدا سوگند می‌دهم، این علی رضی‌الله عنه است یا استوانه‌ای که از او در مقام و تحول معنوی سراغ داری، مقام او و عمل و حکمت‌های او و اجتماع حقایق را به اتم وجود در او می‌یابی... نگاه کن ای نفس استواری او در معارف و برجستگی او در مواقف را آن‌گاه که دستش را به سینه خود می‌زد و می‌گفت: اینجا علوم انبوهی است، اگر برای ادراک و حمل آن‌ها قبالانی می‌یافتم... و این عمل او که در خلوتش دنیایش را با زبان مولایش خطاب می‌کرد، توحید کامل و تمیز محقق است که حقایق را با هم نیامیخت... آیا با این وضعیت همراه و همنشین این امام هستید؟

وی در بخش پایانی، این عبارت را افزوده است: «و من مثل علی و هذا مقامه و من یعادله و هذا کلامه»؛ و چه کسی همانند و هم‌آورد علی علیه السلام است و حال اینکه این است مقام و کلام او. (ابن عربی، ۱۴۳۷/۱۰۱۶: ۲۰۱۶ م: ۱/۱۳۰-۱۲۸)

برتری امیرمؤمنان بر خلفای دیگر

اندیشه عرفانی ابن عربی نشان می‌دهد که اول بودن و آخر بودن و تقدّم و تأخّر، مفاهیمی نسبی‌اند، زیرا بنیان این امور زمان است و زمان خود مفهومی نسبی است. از این رو اگر فرد افضل و شایسته‌ای مانند علی علیه السلام که پس از دیگران خلافت را به دست گرفته است، این تأخّر تنها حکم زمان است نه چیزی دیگر.

و این تأخّر زمانی چیزی از فضیلت او را نمی‌کاهد و آن را نفی نمی‌کند از آنجا که خداوند می‌دانست که ابوبکر پیش از عمر و عمر پیش از عثمان و عثمان پیش از علی از دنیا می‌رود آنان را به همان ترتیبی که در تاریخ روی داده به خلافت رساند؛ یعنی خلافت او را که می‌دانست زود تر می‌میرد، بر او که می‌دانست دیر تر از دنیا می‌رود، پیش انداخت، بنابراین از دیدگاه ما پیش افتادن خلافت آنان که زود تر به خلافت رسیدند نشانه شایستگی بیشتر آنان نیست. این پیشی افتادن تنها ریشه در زمان و آگاهی خداوند از دیر بودن و زود بودن اجل آنان دارد. (همو، بی‌تا: ۴/ ۲۷۵)

یقیناً این مطالب را شیخ با روش مخصوص به خود که پوشیده‌گویی و بیان مطالب به شیوه عامه مسلمانان اهل سنت می‌باشد سخن گفته است، لیکن در همین جا نیز به خلاف اعتقاد عمومی اهل سنت که فضیلت را به ترتیب خلافت می‌داند، باور خود را در مورد برتری امام علیه السلام بر خلفای دیگر، با ظرافت خاصی بیان کرده است.

ملازمه امامت باطنی و ظاهری

مقامات یاد شده را که محی‌الدین در شأن و منزلت امیرمؤمنان علیه السلام بیان کرد از جهات متعددی قابل واکاوی و تحلیل است. مقام و منزلتی حقیقی که شیخ برای آن جناب بر شمرد، چه لوازمی دارد؟ آیا او به این لوازم ملتزم است؟ اگر به این لوازم ملتزم است، چرا آن‌ها را با صراحت بیان نکرده است؟ آیا او دیگر صحابه یا اولیا را در این مقامات با امام علی علیه السلام شریک می‌داند یا این صفات و ویژگی‌ها از آن جناب است؟

به طور کلی مقام و منزلت امام در دو ساحت قابل تحلیل و بررسی است؛ ولایت و امامت باطنی و امامت و خلافت ظاهری.

ولایت و امامت باطنی:

بر مبنای رویکرد عرفانی، محوری‌ترین مسئله عرفان نظری، رویکرد تجلی حق تعالی در این جهان است. بر اساس این نظریه، جهان در پرتوی اسماء و صفات حق تعالی تبیین می‌شود و جهان عین ظهور اوست. از سوی دیگر، در این نظام، انسان کامل، مظهر همه اسماء و مظهر جامع اسماء الهی و کون جامع، آینه بزرگ و بازتاب دهنده همه انوار حق است. انسان کامل همان کسی است که قوام این عالم به او است و بزرگ‌ترین نمایاننده و خلیفه برحق الهی در این عالم است. امامت از این ساحت همان انسان کامل و گونه ولایت معنوی است که در پرتوی آن پذیرندگان آن به هدایت و کمال می‌رسند. قرآن کریم این ساحت از امامت را مقام رفیع‌تر از نبوت و آن را ناشی از اراده و امر الهی می‌داند.

امامت و خلافت ظاهری و زعامت سیاسی:

این جنبه در رویکرد کلامی بیشتر مورد توجه است و متکلمان سنتی بر این ساحت از امامت تأکید بیشتری می‌نهند. به دیگر سخن در ساحت نخست سخن از نمایاننده بودن امام و انسان کامل است، لیکن در ساحت دوم، سخن از نماینده بودن امام از حقّ جلّ شأنه است.

مطلب بسیار با اهمیتی که در خور مذاقه است، ملازمه این دو ساحت است که آیا هر کسی که بازتاب دهنده و نماینده حق و ولی اعظم او باشد، لزوماً همو باید نماینده و خلیفه او باشد، یا اینکه تفکیک میان این دو ساحت محذوری ندارد؟ با مختصر دقتی در آیات قرآن، ارتباط و ملازمه میان این دو ساحت آشکار می‌شود.

بر اساس صریح آیات قرآن کریم، پیروی کردن از کسی که خود هدایت شده است، و به سوی حق هدایت می‌کند، هرگز با پیروی از کسی که نیازمند هدایت است، یکسان نیست و چنین داوری ناحق و نابجاست. (یونس: ۳۵) چنان که خردمندان و

نادانان (زمر: ۹)، بینا و نابینا و تاریکی و نور (رعد: ۱۶) از منظر خردمندان ژرف‌نگر، برابر نیستند.

به نظر می‌رسد حی‌الدین در مورد امامت و ولایت امام علی علیه السلام با صراحت سخن گفته است، زیرا او حقیقت محمدیه را مظهر کامل ذات الهی و اسماء و صفات حق و اولین تعیین از تعیینات ذات احدیت و شامل جمیع تعیینات، مرتبه جمع، عنقاء، عقل اول و مصداق علی الاطلاق آن را اکمل انبیاء، یعنی محمد صلی الله علیه و آله می‌داند و امام علی علیه السلام را در تمام این ساحت‌ها نزدیک‌ترین مردم به آن جناب و سرّ باطن انبیا و انبیا را ظهور وجود او دانسته است.

بنابراین، شیخ همان‌طور که شخص پیامبر را اکمل مظاهر انبیاء و رسل دانست، علی علیه السلام را اعظم و اکمل مظاهر اولیا می‌داند، و همان‌گونه که پیامبر هادی خلق است، علی علیه السلام نیز به این دلیل که باب علم نبوی و صاحب و پیشوای اسرار، همراه ملازم باحق، وعین طهارت است، «هادی» و «امام هدایت» است. در نتیجه، شیخ، ولایت و امامت در هدایت آن جناب را که بسا رفیع‌تر از مقام خلافت ظاهری است، پذیرفته است.

اما در مورد امامت ظاهری امام علی علیه السلام گمان می‌رود، که معی‌الدین خلافت بلافصل علی علیه السلام را با صراحت بیان نکرده است و از ظواهر کلمات او چنین فهم می‌شود که مشی عمومی او در این مورد، مطابق نظریه اکثریت عامه و همان نظر اشعری‌هاست. اما این پایان سخن نیست، بلکه در آثار او کلمات و قرآنی وجود دارد که حاکی از توجه او به این ساحت است. مذاقه در سخنان او نشان می‌دهد که ایشان به لوازم گفتار خود و سنخیت میان جایگاه حقیقی و حقوقی امام علی علیه السلام توجه کامل داشته و این حقیقت را در آثارش هوشمندانه و با ظرافت و غیر مستقیم و در لابلای مطالب دیگر بیان کرده است و شواهد ذیل این مطلب را تأیید می‌کند:

۱. شیخ رویداد تاریخی مهم غدیر و خطبه رسول خدا را در حجة الوداع با ظرافت خاصی بیان کرده، اما به ادله‌ای که بعداً خواهیم گفت، وارد جزئیات نشده است. او اصل این رویداد را چنین گزارش کرده است:

پس پیامبر ﷺ تبلیغ کرد آنچه از پروردگارش به وی نازل شده بود و امانت او را ادا و امتش را نصیحت کرد و در برابر همه پیروانش که در آنجا حضور داشت ایستاد. سپس خطبه خواند و مردم را تذکر داد، بیم داد و بر حذر داشت و انذار کرد و بیم و نوید داد و از باران رحمت خود بر آنان بارید و آن‌ها را هشدار داد و به اذن یکتای بی نیاز کسی بر کسی در این تذکار، اختصاص داده نشد. آن‌گاه فرمود: آگاه باشید که من امر الهی را ابلاغ کردم، سپس مردم گفتند: آری ابلاغ کردی؛ «بَلَّغْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ». سپس حضرت گفت: خدایا تو شاهد باش. (ابن عربی، بی تا: ۳۸/۱؛ همو، ۱۴۲۱: ۳۰۷/۱)

با توجه به حدیث متواتر غدیر و قرائن و شواهدی که در سخنان خود شیخ وجود دارد، آن «تذکر» آن امانت الهی که رسول خدا آن را در حجة الوداع بیان کرد و ادا نمود و درباره آن این همه اهتمام و تأکید ورزید، آن امر خطیری که بر پیامبر ﷺ از سوی پروردگارش نازل شده بود و آن حضرت مامور به تبلیغ آن بود که اگر آن را تبلیغ نمی‌کرد هر آینه امر رسالت ناتمام و نافرجام می‌ماند، جز امامت امیرمؤمنان علی ﷺ بر هیچ چیزی دیگر قابل تطبیق نیست. در ادامه خطبه، پیامبر ﷺ به دیگر اصول دین مانند حقانیت موت، بهشت و جهنم تذکار داده است (همان) که این قرینه روشنی است بر اینکه آن امر خطیر فراتر از حکم یا احکام شرعی و مربوط به مسائل اعتقادی و در وزان آن‌هاست.

۲. شیخ در موارد دیگری نیز به وصی بودن امیرمؤمنان ﷺ اشاره نموده است و می‌نویسد: «فلا الحق رضیها لنبیه و لا النبی رضیها لابنته و وصیه». (ابن عربی، ۱۴۲۱: ۱۴۲/۳)

سپس خداوند نپسندید دنیا را برای پیامبرش و پیامبر نپسندید دنیا را برای دخترش و برای وصی خود.

شیخ این جمله را در آخر جملاتی آورده که مربوط به حضرت فاطمه ﷺ و صفات آن حضرت است. و این سخنان پیامبر ﷺ مربوط به حضرت زهرا ﷺ و همسر اوست. بنابراین، مقصود از وصی پیغمبر ﷺ حضرت امیرمؤمنان علی ﷺ است.

۳. پیامبر ﷺ فرمود: «جوانمردی مانند علی وجود ندارد، زیرا او جانشین و ولی و سرپرست است.» (همو، ۱۴۳۷: ۳۵۷) در اینجا، پیامبر ﷺ علی را جوان مرد، جانشین خود و ولی معرفی کرده است. شیخ اصل حدیث را نقل نموده و فهم آن را به خود مخاطب واگذار کرده است.

۴. شیخ بر اصل وصایت اهتمام و تأکید می‌نهد و وصیت را سنت الهی و سنت همه پیامبران و حکم ازلی خداوند دانسته است.

لولا الوصیة كان الخلق فی عمه و بالوصیة دام الملك فی الدول فاعمل
عليها، و لا تهمل طریقتها أن الوصیة: حکم الله فی الأزل ...

خداوند وصیت کرد و پیامبرانش نیز وصیت کردند و باید به این اصل، به آن‌ها تأسی جست. وصیت با فضیلت‌ترین اعمال است. اگر وصیت نبود، مردم در حیرت و سرگردانی فرو می‌رفتند و به واسطه وصیت است که حکم قدرت و سلطنت در دنیا پایدار می‌ماند. بنابراین تو! همچنین وصیت را پیشه خود ساز و از راه و روش ما غفلت موز، چرا که وصیت حکم ازلی خداوند است. من قوم را به آنچه خداوند سفارش کرده بود تذکار دادم. وصیت امری نیست که من از خودم در آورده باشم. و جز آنچه پیامبران گفته و تشریح کرده‌اند نیست، همان شیوه آن‌هاست که استوارترین شیوه‌هاست. هدایت احمد، عین دین و کل دین است و امت مصطفی از استوارترین امت‌هاست. (ابن عربی، ۱۴۲۱: ۷۶/۲)

روشن است وصیتی که از منظر شیخ، سنت الهی و روش همه پیامبران، به شمار می‌رود، وصیت شخص نیست؛ چون چنین وصیتی از چنان اهمیتی برخوردار نیست که در نبود آن همه مردم دچار حیرت و سردرگمی شود و با فقدان آن ارکان قدرت و سلطنت متزلزل گردد، بلکه مقصود او همان خلافت و جانشینی است. بنابراین، معنای سخن شیخ آن است که خداوند متعال در عالم ناسوت برای اجرای نوامیس الهی تعیین خلافت و وصیت کرد؛ «انّی جاعل فی الارض خلیفة» (بقره: ۳۰) و انبیاء و مرسلین هر یک برای تکمیل و حفظ شریعت خود وصی و جانشین قرار دادند. اگر وصیت در میان انبیاء نبود تمامی مردم در حیرت و ضلالت

فرو می‌رفتند، و محمد مصطفی ﷺ که ختم انبیاست و در دین او که عین دین و کل دین و استوارترین دین است، مسئله وصیت و جانشینی او معین شده است.

اگر این سخن شیخ که وصیت را از اصول آموزه‌های انبیاء الهی و ترک آن را سبب تحیر و گمراهی امت می‌داند در کنار سخنان پیشین او بنهیم که پیامبر ﷺ امیر مؤمنان علی ﷺ را در موارد متعددی وصی خود خوانده است، نتیجه منطقی آن این است که علی ﷺ وصی و جانشین پیامبر ﷺ است.

شیخ در چند مورد دیگر از امام علی ﷺ با صراحت با عنوان «امام» یاد کرده است. (همو، ۱۴۲۱: ۱/۱۲۹)

از مجموع این مطالب، چنین فهم می‌شود که محی‌الدین به جایگاه حقوقی و امامت ظاهری امام علی ﷺ بی‌توجه نبوده و آن را با کنایه و غیر مستقیم بیان کرده است، اما اینکه چرا وی با بیان صریحی به این حقیقت نپرداخته و آن را با کنایه و غیر مستقیم بیان کرده است، سرّ آن را باید در نکات زیر جست:

۱. پوشیده‌گویی خودخواسته؛ او در مواردی به عمد دست به پوشیده‌گویی می‌زند. چیزی که خود در مقدمه «فتوحات» بر آن تأکید می‌نهد و کتاب را با گزارش و باور مسلمانان اهل سنت و عامه آغاز می‌کند و سپس به عقیده و باور خواص می‌پردازد و میان عقیده خواص و عقیده خاص‌الخواص نیز فرق می‌نهد. او با صراحت می‌گوید:

خلاصه و فشرده عقیده و باور مسلمانان را چه آنان که اهل تقلید و چه آنان که اهل نظر بود گفتم، سپس به گزارش عقیده خواص پرداختم اما چون که در باور خاصة‌الخواص دشواری‌ها و پیچیدگی‌هایی وجود دارد جداگانه به آن‌ها نپرداختم و آن‌ها را در لابه‌لای کتاب، بدون نظم پراکنده ساختم و در جای‌جای آن گسترده و آشکار از آن‌ها سخن گفتم؛ کسی که خداوند به او درک و دریافت بخشیده آن‌ها را خواهد یافت و قدر آن‌ها را خواهد شناخت که علم حق و سخن راست همین‌هاست و فراتر از آن‌ها چیزی نیست. (همو، ۱۴۰۵: ۱/۱۷۳ و ۲۱۳)

این بیان شیخ، حقایقی را که ایشان درباره امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام گفته نیز شامل می‌شود. او مقامات آن بزرگواران را در لابه‌لای آثار خود پراکنده نموده و آن‌ها را با اوصاف دیگر یاران پیامبر و عرفا و اولیا ممزوج ساخته و در مواردی به صورت رمزآلود و در برخی موارد تا حدی روشن و صریح‌تر سخن گفته است.

۲. محی الدین، معاصر صلاح الدین ایوبی بود که بر اساس گزارش‌ها عصر تقیه و دوره بسیار سختی برای شیعیان بود و ساقط کردن و تعقیب روافض از برنامه‌های جدی زمامداران وقت بود. (ابن واصل: ۱۹۵۳م: ۱/ ۲۴۴) در این عصر، رافضی بودن جرم محسوب می‌شد و شیعه به عنوان مجرم از سوی قاضیانی که صلاح الدین از میان اهل سنت انتخاب کرده بود، تحت پیگرد قانونی قرار می‌گرفت. (ابن شداد، ۱۹۹۴: ۹۰)

۳. برخی از اهل سنت نیز متوجه موضع‌گیری‌های شیخ در مورد امام علی علیه السلام و دیگر امامان اهل بیت علیهم السلام بوده و هستند و از گرایش‌های شیعی که در سخنان ابن عربی مشاهده کرده‌اند ابراز ناراحتی نموده و از او با تعبیرات غیر محترمانه یاد کرده و او را «شیخ سوء شیعی کذاب» خوانده‌اند. (عسقلانی، ۱۴۰۷ق: ۱۹۸۷م: ۳۱۴)

۴. حاکم بودن فضای تقیه و جایگاه سلوکی و عرفانی محی الدین در میان اهل سنت، اقتضا داشت مطالبی را که بسیاری از اهل سنت آن‌ها را بر نمی‌تابید با صراحت بیان نکنند.

پاسخ به اشکال

ممکن است این شبهه مطرح شود که شیخ برای دیگر خلفا و اولیا نیز صفاتی همانند این صفات را بر شمرده است و حتی برخی از آن‌ها را معصوم دانسته است، پس بین امام علی علیه السلام و آن‌ها چه تفاوتی وجود دارد؟

پاسخ اینکه شیخ هر چند برای دیگران نیز مقاماتی را قائل است، ولی در کاوشی که در آثار وی صورت گرفت، جایگاه حقیقی که او برای امیر مؤمنان علی علیه السلام قائل است، برای کسی دیگر قائل نیست. مقامی که او در حق امام علی علیه السلام و منزلت او بیان کرد، درباره هیچ یک از صحابه و اولیا و دیگران چنین مقامی قائل نشده است.

شیخ، علم هیچ احدی از عرفا را نه از جهت گستردگی و نه از جهت خطاناپذیری بسان علم امیرمؤمنان علیه السلام نمی‌داند و به استناد حدیث «انا مدینه العلم و علیّ بابها» هیچ کسی جز امام علی بن ابی طالب علیه السلام را باب علم نبوی و صاحب و پیشوای اسرار ندانسته است؛ «هذا علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه باب مدینه العلم النبوی و صاحب الاسرار و امامها». (ابن عربی، ۱۴۲۴: ۱/ ۱۲۸)

و در حق هیچ کسی جز او نفرموده است که معیت با حق دارد و او و حق قابل انفکاک نیست؛ «یا علی احفظ وصیتی انک مع الحق و الحق معک» (همان: ۸/ ۲۵۵)، چنان که در مورد هیچ کسی جز امیرمؤمنان علیه السلام نگفته است: «ومن مثل علی و هذا مقامه و من يعادله؟» (همو، ۱۴۳۷: ۱/ ۱۳۰-۱۲۸) اطلاق این سخن می‌رساند که در هیچ فضیلتی، از جمله علم که بنیان همه فضیلت‌هاست، کسی هم‌تا و هم‌وارد علی علیه السلام نیست. همچنین در مورد کسی جز اهل بیت نگفته است «بل هم عین الطهارة». (همو، ۱۴۲۴: ۱/ ۱۹۶)

او در شأن کسی جز اهل بیت نگفته است:

فلا تعدل باهل البيت خلقا فاهل البيت هم اهل السیادة

پس هیچ آفریده‌ای را هم‌تای اهل بیت قرار مده، زیرا سروری و آقایی از آن اهل بیت است؛ پس دشمنی با آنان برای انسان زیان حقیقی و دوستی آن‌ها عبادت است.

نتیجه:

ابن عربی آغاز خلق را «هباء» دانسته و اولین موجود در هباء را حقیقت محمدیه می‌داند. هباء در نظر وی محل تجلی اول حق تعالی است که آن تجلی باعث ظهور عالم گشته است. او حقیقت نوری امیرمؤمنان علیه السلام را پس از حضرت ختمی مرتبت، افضل کائنات، اول قابل تجلی وجود، سر و باطن انبیا و انبیا را ظهور وجود او و نزدیک‌ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته است.

مقام و منزلتی که ابن عربی برای امام علی علیه السلام قائل است جز برای حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله برای هیچ احدی چنین منزلتی قائل نیست. او معیت امام علی علیه السلام با حق،

و علم گسترده و ویژ، عصمت، ولایت و امامت باطنی و منزلت والای حقیقی آن جناب را با صراحت پذیرفته است. بنابراین با اینکه از لحاظ عقلی و صریح آیات قران کریم میان جایگاه حقیقی و حقوقی ملازمه روشنی است و آن دو نمی توانند از یکدیگر جدا باشند، بسیار بعید به نظر می رسد که دانشمند ژرف‌نگری مانند ابن عربی به ملازمه میان جایگاه حقیقی و حقوقی بی توجه بوده و از آن مغفول مانده باشد، لیکن شیخ در مورد جایگاه حقوقی و خلافت ظاهری امام علی علیه السلام به دلیل شرایط و فضای حاکم بر زمانش، به عمد راه پوشیده‌گویی را در پیش گرفته و آن را با صراحت بیان نکرده است، ضمن اینکه قرائن و شواهدی در کلمات ایشان موجود است که این ساحت را نیز به صورت غیر مستقیم و در لابه‌لای دیگر مطالب بیان کرده است.

منابع و مأخذ:

- ابن سبعین عبدالحق بن ابراهیم بن محمد (۱۴۲۸)، رسائل ابن سبعین، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن شداد، بهاء‌الدین (۱۹۹۴)، النوادر السلطانیة، تحقیق جمال‌الدین، قاهره: مکتبة الخانجی.
- ابن عربی، محی‌الدین (بی تا/ نسخه خطی)، الدر المکنون و الجو المصون فی علم الحروف، نسخه خطی آستان قدس، شماره نسخه ۳۳۴۶۲.
- _____ (۱۲۹۳ق/ ۱۹۹۵م)، الفتوحات المکیة، ۴ جلد، بیروت: دار الصادر.
- _____ (۱۴۲۴)، الفتوحات المکیة، ۸ جلد، بیروت: دار صادر.
- _____ (۱۳۹۲ق/ ۱۹۷۲م)، الفتوحات المکیة، تصحیح عثمان یحیی، قاهره: [بی تا].
- _____ (۲۰۱۶/ ۱۴۷۳)، رسائل، حیدرآباد: [بی تا].
- _____ (۱۳۶۵ق/ ۱۹۴۶م)، فصوص الحکم، تحقیق عفیفی، لبنان: [بی تا].
- _____ (بی تا)، اصطلاحات الصوفیة، قاهره، [بی تا].

- ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغة، قم: مكتب الاعلام الاسلامی.
- ابن واصل (۱۹۵۳م)، مفرج الكروب فی اخبار بنی ایوب، ج ۱، قاهره: [بی نا].
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۶)، الخصال، ج ۵، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامی.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۱)، معانی الأخبار، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- اخوان الصفاء (۱۹۷۵)، رسائل، بیروت: [بی نا].
- اصفهانی شافعی، ابونعیم احمد بن عبدالله (بی تا)، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۱، [بی جا]: [بی نا].
- الطائی، نجاح (۱۴۳۹)، تفسیر اهل بیت علیهم السلام، ج ۲، قم: دارالهدی لاحیاء التراث.
- آشتیانی، سید جلال الدین (۱۳۷۰)، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- آملی، سید حیدر (۱۳۵۲)، المقدمات من کتاب النصوص النصوص، تهران: انستیتو ایران و فرانسه.
- _____ (۱۳۵۲)، نص النصوص فی شرح فصوص الحکم، تصحیح هانری کرین و عثمان یحیی، تهران: [بی نا].
- بدیعی، محمد (۱۳۸۸)، اهل بیت از منظر ابن عربی، مجله کیهان فرهنگی، ش ۲۲۱.
- جابر بن حیان (مختار رسائل)، ج ۱، به کوشش پاول کراوس، قاهره، ۱۳۵۴ ق.
- جامی، احمد (۱۳۹۸ق)، نقد النصوص، تهران: [بی نا].
- جرجانی، سید شریف علی بن محمد (۱۳۷۰)، کتاب التعریفات، تهران: ناصر خسرو.
- جهانگیری، محسن (۱۳۸۳)، محی الدین ابن عربی، ج ۵، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- حسکانی، عبیدالله بن عبدالله (۱۳۸۰)، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ترجمه روحانی، قم: [بی نا].
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۱)، هزار و یک کلمه، قم: بوستان کتاب.
- رازی، فخرالدین (۱۴۰۸)، الأربعون حدیث، قم: [بی نا].
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳)، سرنی، تهران: [بی نا].
- سبزواری، هادی (۲۰۰۰م)، شرح الأسماء الحسنی، جلد ۱، بیروت: دار مكتبة الهلال.

- سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۲۴)، *الأتقان فی علوم القرآن*، بیروت: دارالکتب عربی.
- شیرازی، صدرالدین (۱۳۸۰)، *الاسفار الاربعه*، تحقیق دکتر محمدی، تهران: [بی‌نا].
- شیرازی، صدرالدین (۱۳۸۳)، *شرح اصول الکافی*، تهران: [بی‌نا].
- صبحی، احمد محمود (بی‌تا)، *نظریه الامامة لدى الشيعة الاثني عشرية*، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- عاملی، جعفر مرتضی (۱۴۰۲)، *ابن عربی سنی متعصب*، بیروت: مرکز اسلامی للدراسات.
- عسقلانی، ابن حجر (۱۴۰۷)، *لسان المیزان*، ج ۵، بیروت: دارالفکر.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۴۷)، *تذکرة الاولیاء*، تصحیح میرزا محمد خان قزوینی، تهران: [بی‌نا].
- _____ (بی‌تا)، *مظهر العجایب*، تهران: [بی‌نا].
- غراب، محمود (۱۹۸۱)، *الانسان الكامل*، دمشق: [بی‌نا].
- قونوی، صدرالدین (۲۰۰۸)، *شرح الأسماء الحسنی*، بیروت: دار و مكتبة الهلال.
- ماسینیون، لویی (۱۳۴۸)، *قوس زندگی حلاج*، ترجمه عبدالغفور روان فرهادی، تهران: [بی‌نا].
- مولوی، جلال‌الدین (۱۳۸۲)، *مثنوی*، تصحیح نیکلسن، تهران: هرمس.
- یزدان‌پناه، سید یدالله (۱۳۸۸)، *مبانی و اصول عرفان اسلامی*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- غراب، محمود (۱۴۲۷)، *شرح کلمات الصوفیة الرد علی ابن تیمیة من کلام الشیخ الأكبر*، دمشق: دار الکاتب العربی.
- زبیدی، مرتضی (۱۴۱۴)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت: دارالفکر.
- کاشی، عبدالرازق (بی‌تا)، *مصطلحات صوفیه*، مطبوع با شرح منازل السائرین، چ سنگی، تهران: [بی‌نا].
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳)، *بحار الأنوار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مظفری، سید محمد و حسین غفاری (۱۳۹۶)، *عصمت اهل بیت از نگاه ابن عربی*، پژوهشنامه کلام، ش ۷.